

۱ خلأ مسند^۱

کمی قبل از ساعت دوی صبح، کاردینال لوملی^۲ از آپارتمانش در قصر دفتر مقدس خارج شد و با عجله از میان رواق‌های تاریک واتیکان به سمت اتاق خواب پاپ رفت.

دعا می‌کرد: ای خداوند، هنوز کار نکرده بسیار دارد، حال آنکه هر کار مفیدی از من به خدمتت برمی آمده انجام شده است. او محبوب است ولی من فراموش شده‌ام. از او درگذر خدایا. از او درگذر. به جایش مرا بگیر.

به جان‌کندنی از شیب سنگ‌فرش به سمت میدان سانتا مارتا^۳ بالا رفت. هوای رُم ملایم و مرطوب بود با این حال اولین لرز خفیف پاییز را حس می‌کرد. باران نهم می‌بارید. مسئول منزل پاپ^۴ پشت تلفن آن قدر خوف کرده بود که لوملی انتظار داشت با محشر کبرا روبه‌رو شود. ولی میدان به طرز غریبی ساکت بود. فقط در گوشه‌ای آمبولانسی با فاصله‌ای محتاطانه پارک کرده بود و پشت به ضلع

-
1. Sede Vacante
 2. Cardinal Lomeli
 3. Piazza Santa Marta
 4. The Papal Household

جنوبی پطرس قدیس که با نورافکن روشن بود، به شکل سایه درآمده بود. چراغ داخلش روشن بود و برف پاک کنش پس و پیش می سرید. فاصله اش طوری بود که بتواند قیافه های راننده و دستیارش را تشخیص بدهد. راننده با تلفن همراهش حرف می زد، جوری که لوملی را وحشت فراگرفت و فکر کرد: این ها نیامده اند مریض به بیمارستان ببرند، آمده اند جسد ببرند.

نگهبان سوئیس کنار در شیشه ای ورود به کاذا سانتا مارتا سلام نظامی داد؛ دستی در دستکش سفید تا کلاه خودی با شپهر سرخ بالا آمد. «عالیجناب.» لوملی با سر به ماشین اشاره کرد و گفت: «لطف می فرمایید اطمینان حاصل کنید که این مرد به رسانه ها زنگ نزند؟»

مهمان سرافضایی ساده و تمیز مثل یک کلینیک خصوصی داشت. در سرسرای مرمری سفید یک دوجین کشیش، سه نفر با لباس خواب، حیران ایستاده بودند انگار زنگ خطر حریق صدا کرده باشد و مطمئن نباشند که باید چه کار کنند. لوملی در آستانه ورودی کمی مکث کرد، چیزی در دست چپش حس کرده بود، و دید که عرق چین قرمزش را تمام این مدت در دستش میچاله کرده بود. اصلاً یادش نمی آمد کی برش داشته بود. بازش کرد و روی سرش گذاشت. مویش نمور شده بود. همین طور که سمت آسانسور می رفت، یک اسقف آفریقایی سعی کرد خودش را به او برساند اما لوملی فقط سری به سمتش تکان داد و راه خودش را رفت.

آسانسور خیلی دیر رسید. باید از پله ها می رفت اما نفسی نمانده بود. حس کرد که دیگران از پشت نگاهش می کنند. باید چیزی می گفت. آسانسور رسید. درهایش سر خوردند و باز شدند. برگشت و به سمتشان به علامت دعای خیر دست بلند کرد.

گفت: «دعا کنید.»

دکمه طبقه دوم را فشار داد. درها بسته شدند. و حالا بالا می‌رفت. اگر اراده‌ات این است که او را به محضر خودت بخوانی و مرا بگذاری که بمانم، پس قدرت عطا کن تا صخره استوار دیگران باشم.

در آینه، زیر نور زرد، قیافه رنگ‌پریده‌اش خاکستری و لکه‌لکه شده بود. از ته دل آرزوی نشانه‌ای داشت و کمی نیرو. آسانسور تکان‌تکانی خورد و ناگهان ایستاد اما دل‌وروده‌اش انگار به بالا می‌رفت. دست به میله فلزی آسانسور گرفت و خودش را نگه داشت. یادش آمد در همین اتاقک با پدر مقدس بود. اوایل دوره پاپی پدر مقدس بود که دو کشیش بلندپایه هم سوار شدند. فوراً زانو زدند. از اینکه با نماینده مسیح بر روی زمین چهره‌به‌چهره شده بودند ماتشان برده بود. که پاپ هم خندید و گفت: «نگران نباشید. بلند شوید. من فقط گناهکاری پیرم. بهتر از شما نیستم...»

کاردینال چانه را بالا آورد. نقابی برای موقعیت‌های عمومی. در باز شد. پرده ضخیمی از لباس شخصی‌ها با کت و شلوارهایی تیره کنار رفت تا او بتواند داخل شود. شنید یکی از مأمورها توی آستینش زمزمه کرد: «سرپرست آمد.» روی پاگرد بیرون سوئیت پاپ، سه راهبه، عضو مجمع دختران خیریه و نسان دو پل قدیس، به شکل اریب دست هم را گرفته بودند و گریه می‌کردند. اسقف وژنیاک، مدیر بیت پاپ، برای ملاقات جلو آمد. چشم‌های خاکستری خیسش پشت عینک قاب‌فلزی پف کرده بود. دست‌هایش را بلند کرد و با لحن بی‌پناه گفت: «عالیجناب...»

لوملی گونه‌های اسقف را در دست‌هایش گرفت و آرام فشار داد. تهریش این مرد جوان‌تر از خودش را می‌توانست حس کند. «یانوش^۱، همین‌که پیشش بودی خوشحال بوده.»

و بعد یک محافظ، یا شاید هم مأمور کفن و دفن، چون هر دو شغل، لباس مشابهی داشتند، خلاصه یک نفر دیگر که لباس سیاه پوشیده بود در سوئیت را باز کرد.

اتاق نشیمن کوچک و اتاق خواب آن طرف ترش که حتی کوچک تر هم بود، شلوغ بود. کمی بعد، لوملی فهرستی درست کرد که حاوی اسامی بیشتر از یک دوجین افراد حاضر در محل بود، بدون احتساب مأموران امنیتی - شامل دو دکتر، دو منشی خصوصی، کارپرداز اعیاد مقدس پاپی، که اسمش اسقف مندورف^۱ بود، دست کم چهار کشیش از بخش اداری^۲، وژنیاک^۳ و البته چهار کاردینال ارشد کلیسای کاتولیک: وزیر امور خارجه، آلدو بلینی^۴، دستیار ارشد ناحیه مقدسه^۵، جوزف ترمیلی^۶، کاردینال اعظم امور ندامت یا اعتراف نیوش اعظم، جاشوا آدیمی^۷ و خودش، سرپرست مجمع کاردینال ها. با غروری که داشت تصور می کرد اولین نفری باشد که خبرش کنند، اما حالا که واقع امر را می دید آخرین نفر بود.

به دنبال وژنیاک به اتاق خواب رفت. اولین بار بود که داخلش را می دید. پیش تر همیشه این در بزرگ دولنگه بسته می شد. تخت خواب پاپی متعلق به دوره رنسانس، که صلیب عیسای مصلوب^۸ بالای سرش بود، رو به اتاق نشیمن بود. تقریباً کل فضای اتاق را گرفته بود - مربعی از بلوط صیقلی سنگین که برای

1. Mandorff

۲. The Apostolic Camera: دفتر پاپی که مسائل مالی را اداره می کند.

3. Woźniak

4. Aldo Bellini

۵. The Holy See: نام دیگری برای واتیکان که از دید آئین کاتولیک مقر نماینده مسیح بر روی زمین محسوب می شود.

6. Joseph Tremblay

7. Joshua Adeyemi

۸. صلیبی که حاوی خود شمایل عیسی بر روی صلیب هم باشد.